

از مصائب معنا

جستارهایی در فیلولوژی، زمان و شعر

همراه ترجمه‌ی
دو مقاله از جورجو آگامبن

امیر کمالی



کتاب

اگرچه ظاهراً کتاب حاضر مجموعه‌ای از مقالات پراکنده به نظر می‌آید، اما تلاش برای پرداختن به عنصری مشترک پیوند میان آنها را نشان می‌دهد. موضوعیت کتاب نیز چیزی نیست جز تلاش به منظور کشف توانایی‌های تولیداتی در حوزه‌ی زبان که می‌توانند در زمان گاهشمارانه گسست اندازند. برای شناسنامه‌دار کردن کتاب، این دلیل که تا کنون کتابی با رویکرد تخصصی یا تمرکزگرایانه در باب چنین موضوعاتی در بازار نشر وجود نداشته، متغی است. کتاب حاضر تا آنجا که می‌تواند از زیر بار چنین وظیفه‌ای طفره می‌رود و باید گفت که در کلیت خود شامل یک مقاله‌ی بلند و چند مقاله‌ی کوتاه است. از خلال این ایده‌ها، کتاب می‌کوشد بیشتر از آن که خلأ کتابی با مضمون جدید و از موضع فاضلانه را در دنیای نشر پُر کند، پرتوی بر خلأ نوعی بصیرت خاص و منزوی بیفکند که به زعم نویسنده چیزی نیست جز «فیلولوژی ماتریالیستی». شاید دغدغه‌ی اساسی تمامی قطعاتی که در این مجموعه آمده‌اند را بتوان اقماری پیرامون این پرسش دانست که چگونه می‌توان در بررسی شیوه‌های معین و ساختارهای از پیش موجودی خطر کرد و در ژنتیک آنها دست برد که شعر فارسی، فقه‌اللغه‌ی فارسی، زمان گاهشمارانه‌ی تاریخ فارسی و نیز فتیشیسم استعاری زبان فارسی در بستر آن شیوه‌ها و ساختارها، خود را در راستای حفظ وضع موجود تثبیت می‌کنند.



از مصائب معنا

(جستارهایی در فیلولوژی، زمان و شعر)

همراه ترجمه‌ی دو مقاله از جورجو آگامبن

امیر کمالی



نشر اختران

سرشناسه	: کمالی، امیر ۱۳۶۲ - ، گردآورنده، مترجم.
عنوان و نام پدیدآور	: از مصائب معنا (جستارهایی در فیلولوژی، زمان و شعر) به همراه ترجمه دو مقاله از جورجو آگامبن
مشخصات نشر	: تهران: اختران، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۰۰۲-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: فقه اللغة.
شناسه افزوده	: آگامبن، جورجو، ۱۹۴۲ - م.
شناسه افزوده	: Agamben, Giorgio
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ الف ۴ / گ ۸ / ۴۹ P
رده بندی دیویی	: ۴۱۰
کتابخانه ملی ایران	: ۳۷۱۲۴۱۸



نشر اختران

از مصائب معنا

(جستارهایی در فیلولوژی، زمان و شعر)

به همراه دو مقاله از جورجو آگامبن

نویسنده: امیر کمالی

ویراستار: حمیده مظفری

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

چاپ و صحافی بهمن

کارگر جنوبی - خیابان روانمهر - پلاک ۱۵۲ ط ۲ تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ - فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹

www.akhtaranbook.ir

Email: info@akhtaranbook.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۰۰۲-۲

کلیه حقوق برای نشر اختران محفوظ است

بها: ۱۳۰۰۰ تومان

آنجا که هر کسی بتواند از مرز میان خواب و بیداری
عبور کند — همچون امواج بی شماری که می روند و
باز می آیند — زندگی به نظر بی ارزش خواهد آمد.
زبان تنها آنجا بر خود آشکار می شود که صدا و
تصویر با دقتی خودکار و درجه ای از سهولت،
آنچنان در هم نفوذ کنند که جایی برای مورد
بی ارزشی همچون معنا باقی نماند. آنچنان که غلبه با
زبان و تصویر باشد. سن پلرو هنگامی که هر
صبح دم تازه به بستر خواب می رفت، یادداشت
کوچکی بر در اتاقش می آویخت: «شاعر در حال کار
است.»

والتر بنیامین

فهرست

مقدمه در پنج پرده.....	۹
انسان درخت تصویر.....	۲۳
چرا فیلولوژی، فیلولوژی نیست؟.....	۳۹
برج تاتلین.....	۸۹
ایده‌های فیلولوژیک.....	۹۵
شعارها و امکان یک تجدید نظر.....	۱۱۹
بانک‌ها و استعاره‌ها.....	۱۲۵
زمانی که باقی مانده است / جورجو آگامبن.....	۱۴۱
«ک» / جورجو آگامبن.....	۱۶۷

مقدمه در پنج پرده

«حتی مازوخیست‌ها هم زیر شکنجه همه چیز را اعتراف می‌کنند، از روی سپاسگزاری»
استانیسلاو پرزی لئس

۱

کتاب حاضر در پی کیمیاگری در عرصه‌ی شعر معاصر یا فلسفه‌ی زبان نیست. نمی‌تواند چنین مدعایی داشته باشد در زمانه‌ای که حقیقت این امور، از سویی، دیگر آن عرصه‌ی پویا، منسجم و پیوسته نیست که راهیان‌ش با اعتقادی راسخ بدانند در پی چیستند، و از سوی دیگر کار فکری و فرهنگی مکتوب چنان که سابقاً در مقام یک کنش حقیقتاً سیاسی (البته اگر نگوییم تنها کنش سیاسی در دوران‌های خاص) مطرح بود، در زمانه‌ی ما از محتوای نقادانه‌اش تهی شده و تنها ژستِ الکن یک کار فرهنگی/سیاسی است که دیگر حقیقتاً نه سیاسی و نه فرهنگی است. با این حال این نوشتار عاری از خشونت نظری نیست، اگرچه هرگونه مرتفع کردن حفره‌های متن تحت عنوان کلی خشونت نظری، یا متوسل شدن به خصلتِ رفع و رجوع‌کننده‌ی مقدمه‌نویسی، نمی‌تواند عاری از شرم و حتی جهل باشد. با این حال ایستادن در موقف مقدمه، همواره همراه با مقداری مازوخیسم است که آن را در حد یک پیچ و تاب التذاذ آفرین جدی می‌سازد. از این رو شاید دست‌کم بتوان به نقاطی تیره و مبهم از کتاب خیره شد که حتی مقدمه‌ها نیز از آن طفره می‌روند. شاید این مسئله یکی از مهم‌ترین

مصادیقی باشد که بتوان در ذیل اش، آن شرم و مازوخیسم را همزمان کاهش داد.

رویارو شدن دقیق و رادیکال با کار فرهنگی، پیش از هر چیز آگاهی به این حقیقت را می‌طلبد که جدا از حوزه‌ی تولیدات فرهنگی اعم از نوع دولتی یا انواع مُد شده‌ی آن، خودِ روش تحلیل فرهنگی در کلیت‌اش درگیر تحول و دگرگونی است. در مواجهه با این تحول، شرط اساسی حضور برای کسی که در عصر ما اصرار بر ایستادن در گوشه‌ها و حاشیه‌های فرهنگ (با توجه به این نکته که ایستادن در دل فرهنگ مشغله‌ی عمده‌ی دو طیف است: دولت و متولیان روحیه‌ی عرفانی - رومانتیک هنر که روحیه‌شان این روزها به شکل معتدلی مضاعف شده) را دارد، پیش از هر چیز، قبول این حقیقت خواهد بود که پیوندهای میان فرهنگ و سیاست؛ و فرهنگ و جامعه در مقام یک مکانیسم پویا، مصداق نقد مهم آنری برگسون به فراافکندن کیفیت‌ها به کمیت‌های فهمی و احساسی است. به این اعتبار لزوم این بصیرت که پیوند میان کار فرهنگی با سیاست و علوم اجتماعی و اقتصاد نه کم یا زیاد، بلکه اساساً در معرض تحوّل کیفی قرار دارد، از نو نمود یافته است.

تأمل در این گزاره احتمالاً حاوی این پرسش خواهد بود که در مصداق فعلی، یعنی کتابی که در دست است، ارائه‌ی تکه‌پاره‌هایی درباره‌ی شعر، به میانجی زمان‌رهایی‌بخش و ایده‌هایی در باب انقلاب و البته همه‌ی اینها در کنار دو ترجمه از متون متعلق به سنت چپ اروپایی، همه با هم حامل چه باری در/ از فرهنگ خواهد بود؟ عصر ما شاهد به عقب رانده شدن کار فرهنگی به مرزهای صرفاً یک نام و سرحدات یک دال چند پهلّوست. این مسئله ضرورت‌های سراپا متفاوت را - از آنچه دیرزمانی تنها راه ممکن بود - برای جان‌های آزاده‌ی این دوران طرح می‌کند، این که شاید تنها در پرتو باورنکردنی‌ترین گزینه‌های ممکن بتوان ماهیت آنچه «کار

فرهنگی» می‌نامیم را رصد کرد. در این مسیر چنگ‌انداختن به آنچه کماکان قابل نفی است، رسالتی است که هر بار باید از نو صورت بندی کرد و قوالب جدیدی را برای آن مطرح و تأسیس نمود. اتخاذ این منظر که شاید به ظاهر نشان از کین‌توزی یا استیصال در کشف و رصد کردن وضعیت فرهنگی داشته باشد، می‌تواند در تقابل با تلاش‌های میان‌داران فرهنگی در جهت متکثرسازی حوزه‌ی فرهنگ و تلاقی‌های دروغین و جعلی آن با سیاست، جامعه، زبان، الهیات و اقتصاد صورت بگیرد که امروزه از پرورش نوعی وحدت ارگانیکی فرهنگ در دل تضادها و تفاوت‌ها بیشترین سود را می‌برند. به همین منظور سیاست و فرهنگ همچنان در عصر ما به منزله‌ی دو قطب نیازمند پیکربندی و بازتعریف باقی مانده‌اند که به شکل روزافزونی ارائه‌ی قوالب جدیدالتأسیسی برای تحقق و تغییر را انتظار می‌کشند. با این همه تلاش‌های مهمی در حوزه‌ی نظریه، خصوصاً در سال‌های اخیر در معرفی و بازسازی قوالبی برای تحقق امر سیاسی صورت گرفت، کتاب‌ها و مقالات زیادی در باب پیوند فیلسوفان و هنرمندان برجسته با امر سیاسی تألیف و ترجمه شد. تجربه‌ی چند سال اخیر هم برای نسل جوان‌تر تا حد زیادی خلأ همیشگی تجربه‌ی کنش در «آن بیرون» را پُر کرد. اما در حوزه‌ی فرهنگ که دیگر نمی‌تواند همچون گذشته، تام و تماماً صور تحقق یک کنش سیاسی را در نهاد خود منعکس کند، به آن میزان که از سوی قطب سازنده‌ی فرهنگ استاندارد یعنی همان دایه‌های مهربانتر از مادر بر آن تأکید می‌شود، از سوی نقادان رادیکال فرهنگی، چنین تأکیدی در عمل و دست‌کم در این سال‌های اخیر وجود نداشته است. صرفاً ذکر این دلیل که در وضعیت کنونی اتخاذ هرگونه روش معینی که بتوان دامن‌های گل و گشاد فرهنگ را با آن متر و معیار کرد و در عین حال، آن زوایای متروک و انقلابی فرهنگ را به زبان نسل جدید ترجمه کرد و به یک معنی، آن را در ساختار تجربه‌های نظری جای داد، اصولاً ممکن

نیست یا سخت به دست می‌آید، خود بری از درافتادن به دام نهادهای قادری که ایدئولوژی فرهنگ را به مثابه‌ی امری دولتی و قاعدتاً دست نیافتنی برمی‌سازند، نبوده و نیست. با این حال تلاش‌هایی که در بعضی مقالات و کتاب‌های مراد فرهادپور و در چند کتاب ارزشمند و قطعه‌وار عموماً از امید مهرگان، در نشر دهه‌ی گذشته صورت گرفته، به‌وضوح کفایت تمام آن حجم‌های عظیمی را نمی‌کند که امروزه کار فرهنگی را بدون هیچ مازادِ حیات‌بخشی، کاملاً ایزوله کرده‌اند. بماند که آنچه در عمل برای نقد باقی می‌ماند مظاهری مبتذل و میان‌مایه از فرهنگ است نه نشانه‌روی به قلب فرهنگ. اگر در وضعیتی نه چندان دور و غریب، بصیرت نشان‌دادن کار فرهنگی در مقام کنش حقیقتاً سیاسی و تلقی درخشان فرهادپور از ترجمه در مقام یگانه معبر تفکر، عرق‌ریزان و خستگی‌ناپذیر، مسیر جدید نقد فرهنگی را ترسیم کرد، امروزه قائل بودن بی‌کم و کاست به همان پیکربندی و در زمینه‌ای که کلیت فرهنگ و کار فرهنگی در معرض دگرگونی است، نمی‌تواند به اندازه‌ی همان دوران واجد حقیقت فکری باشد. مصداق این مسئله اندوختن خروارها معرفت کسب نشده در قفسه‌های کتاب‌فروشی-هاست. ذخایر عظیمی از ترجمه‌های اشتباه، کژ فهمی مهم‌ترین نظریه‌ها و استفاده‌ی مغلوط از آنها در محافل سکتاریستی و عمومی، فراافکنده شدن از مقام «کارگر حقیقت» به تکاپوگران نام و نان، مجاب شدن در گیر و دار تجربه‌ورزی‌های مجازی بدون درگیر شدن با مهم‌ترین نوشته‌ها و آثار متفکران نو، بدون خواندن رمان ساعت‌ها درباره‌ی آن وراجی کردن، عجله برای رساندن کتاب شعر و داستان به نمایشگاه و اظهارنظرهای آبکی در انجمن‌های ادبی و گالری‌ها تمام چیزهایی است که برای ما از کار فرهنگی باقی مانده است. شاید زمان آن رسیده که از نو در کلیت کار فرهنگی دقیق شویم و در مقام «مورّخی ماتریالیستی» در مظاهر برساخته‌ی کنونی آن خیره بمانیم. اینک زمان گفت‌وگو باتمامی صور مفهومی و مضامینی فرا رسیده که

هنوز می‌توان به اندازه‌ی کورسویی در جهت رخداد حقیقت بر آنها امید بست و یا هر کار دیگری که قادر باشد تحت پیکربندی‌های نوین، بقایای آنچه را که گمان می‌کنیم تا ابدالآباد در حال از دست رفتن است از عفن و ابتدال رهایی بخشد.

۲

برای اثبات مشروعیت کار فکری باید دنبال چه بود؟ ضرورت یا موضوعیت؟ به شکل مصداقی باید پرسید ضرورت کتاب حاضر در چیست؟ دو-سه قطعه از کتاب، به شکل خلاصه در سال‌های گذشته در روزنامه‌ها و سایت *تر یازدهم* منتشر شده بودند. با این حال هیچ کدام از بسط، بازیینی و اصلاح بر حذر نماندند. این قضیه که صرفاً به این دلیل که تا کنون کتابی با رویکرد تخصصی، علمی و تمرکزگرایانه در باب موضوعات این کتاب در بازار نشر وجود نداشته، متفی است. کتاب حاضر تا آنجا که می‌تواند از زیر بار چنین برچسب و وظیفه‌ای طفره می‌رود و باید گفت که در کلیت خود شامل یک مقاله‌ی بلند و چند مقاله‌ی کوتاه است که بیشتر و حتی در مورد مسئله‌ی ارتباط، مبتنی بر سلیقه‌ی نویسنده (و نه بازار) بوده و همچنین قطعاتی است حاوی ایده‌هایی بر اساس رویکردهای فیلولوژیک. از خلال این ایده‌ها، کتاب می‌کوشد بیشتر از آنکه خلأ کتابی با مضمون جدید و از موضع فاضلانه را در دنیای نشر پُر کند، پرتوی بر خلأ نوعی بصیرت خاص و منزوی بیفکند که به زعم نویسنده چیزی نیست جز «فیلولوژی ماتریالیستی».

این دغدغه صرفاً بر پایه‌ی اطوار کاشف‌مآبانه در مقام نوعی میراث از لیبرالیسم غربی، به وجود نیامده و همچنین در ورای یک پژوهش لغت‌شناسانه و تمرکز روی تاریخت نحوه‌ها به دنبال هیچ «چیز» یا عنصر مبهم، بکر و کشف نشده‌ای نیست؛ و با تبری جستن از چنین رویکردی، قصد ندارد که بر التزام فیلولوژی نسبت به الهیات و دستور

زبان، یا چسبیدن به مفاهیم بی‌اساس، قیدهای تکراری را از نو در قالب جدیدی به زمینه بیاورد. فیلولوژی ماتریالیستی تلاش رادیکالی است به منظور دستیابی متقن به این بصیرت که هرگونه ملزم‌سازی نقادِ زبان و زمان به آکادمی و حصر این مفاهیم در چارچوب تعهدات معرفت‌شناسانه چیزی نخواهد بود جز دامن زدن به بازار ایدئولوژیک معناهای برساخته و نهایتاً تأیید تمام آن سیستم‌سازی‌های معنا در منطق فرهنگی سرمایه‌داری و فرمان مخفی «معنای بیشتر، تولید بیشتر و در نتیجه سود بیشتر». دستگاه معرفت‌شناسی دانشگاهی امروزه یک کار می‌کند: با اثبات ضرورت عقلانی دموکراسی، حق انحصاری انقلاب را به دستان پدران‌های سرمایه‌داری می‌بخشد. این کتاب، تلاش می‌کند تا حتی الامکان، از مواجهه با چنین مسائلی غفلت نکند.

کتاب حاضر از آنجا که نمی‌تواند روایتی تام و تمام از وضعیت کنونی فرهنگ و نقد آن به دست دهد، نخواستہ فیگور یک روش از پیش معین و شیوه‌های مدون پژوهش را به خود بگیرد. ضرورت پیدایش خود را هم در این نکته می‌داند که امروزه برای هر کار ضروری اندکی دیر شده است، و از این قرار بیشتر رؤیایی از آمدن زمانی که در آن می‌توان همه چیز را بار دیگر از سر گرفت، در سر دارد. لحن مانیفستی‌اش هم از همین جا سرچشمه می‌گیرد، و از این رو عاری از شور و شعار نیست. پس ضرورت خود را در نفی و زدودن شاخه‌های قطور و عمدتاً بارور فرهنگ «با تبر تیزشده‌ی عقل» می‌داند و البته این میسر نمی‌شود جز به یاری صورت‌بندی مجدد مفاهیمی که «آن بیرون» یعنی کف خیابان افتاده‌اند. البته غافل نیست که کار فکری، خود مهم‌ترین شناسه بر ضرورت خویش به شمار می‌آید؛ و این که پایبندی وسواسی بر «ضرورت»، تقوای بردگان است. این‌گونه اصرار جنون‌آمیز بر یافتن ضرورت، چیزی نخواهد بود جز جست‌وجوی مفرط تضمین برای پیروزی؛ و حتمیت شکست را

مایه‌ای برای فضیلت ساختن؛ آن هم در زمانه‌ای که همگی از جان و دل ایمان آورده‌ایم شکست خورده‌ایم و تنها راه نجات، پیروزی است. ضرورت چیست جز نخستین بارقه‌ی نیاز در لحظه‌ی بیدار شدن دیوانگان از خواب؟

۳

آنچه در اینجا به مسئله‌ی شعر مربوط می‌شود می‌تواند از این نقطه عزیمت کند که برخلاف تفسیر و نظرهای عرفی که به طور مداوم شعر را بدل به کپسول ضرب‌المثل می‌کنند و از آن یک منظر سراسرپینانه می‌سازند که نیاز به برج‌های دیدبانی نهادهای قدرت را مرتفع می‌کند، می‌باید دقت نظر را به سوی این مسئله برگردانیم که چگونه اثر شعری به منزله‌ی امری ناتمام خود را در معرض نگاه قرار می‌دهد. همین بصیرت به امر نا تمام است که به صورت منطقی نفس حضور تفسیرها را معلق می‌کند. از نظر والتر بنیامین منتقد همان کیمیاگری است که در فرایند سوزاندن یک جسد حضور زنده‌ی آتش و راز سوختن را خیره به تماشا نشسته است در حالی که مفسر در مقام یک شیمی‌دان کارش را در موادش، در ابژه‌های ملموسش پی می‌گیرد، در همان خاکستر هیزم‌ها، مواد آتش‌زا و استخوان‌های توتیاشده. تمام جراحی‌های فرمالیستی از دیرباز این منظر را کنار نهاده‌اند که شعر به مثابه‌ی یک «تخنه» یا پوئسیس (poesies) ساخته می‌شود. و هیچ فرمانی مبنی بر اصالت‌بخشیدن به نظم در این ساختن وجود ندارد که بتوان با ابزارهای منظم، دقیق و غیرقابل‌تخطی آن‌را رصد کرد. اثر بی‌صبرانه مشتاق آن کیمیاگری است که بتواند حقیقت-مایه‌ی آن را در گذر تاریخ از درون مایه‌اش بیرون بکشد و تا آن روز اثر همچنان با چشمانی گشوده منتظر می‌ماند. در این راستا جدال منسوخ و از بنیاد اشتباه تفکیک فرم و محتوای سخن هنری، بیشتر شبیه کار همان شیمی‌دان است. حقیقت اثر همانا کشف شعارهای

سیاسی است که به زبانی سراپا بیگانه بر دیواره‌های غارهای نهفته در اعماق اثر منقوش شده‌اند.

شعری که در روزگار ما نقشی گنج غارهایش را به ندرت به کسی نشان می‌دهد. نقشه‌های جعلی شعر با زندگی یکی شده‌اند. نقشه‌هایی سراپا تصویری، نه از آن جهت که بخواهند کوتاهی و شکست زبان را در هم‌رسانی آرزوها و معناها به رخ بکشانند، بلکه برعکس، تا بتوانند صورت‌های نوین ارتباطات زبانی را هر صبح تا شام، بازتولید کنند. چه چیز شعر را با زندگی یکی خواهد کرد؟ شعری که تنها در رفت و آمد از درون خود به بیرون، خودش زندگی خود می‌شود. شعر امروز ما نیاز به قرنطینه دارد. در تصادف با آن بیرون همه را مسموم می‌کند. آنگاه همه شعر را زندگی می‌کنند. شعری ایستوری و اپوری که به میانجی زندگی نباتی آن بیرون، روابط میان اجزای خود را به روابط علی و معلولی روزمره فروکاسته می‌بیند. اکنون تلاش شده تا در بستر مقالات حاضر نشان دهیم که بیشترین استعداد چنین شعری که دامنه‌اش به شکل روزافزونی فراخ‌تر و غیرقابل کنترل می‌شود، چیزی نیست جز پیوستن به صفوف متحد اشباحی نوین، بنیادگرایی تکنولوژیک و نوین قومی - مذهبی و نئوفاشیسم سرمایه.

در چنین بستری رسالت منتقد شعر چه خواهد بود جز آنکه ایدئولوژی ادبی را به مثابه‌ی فرمولوژی فهم کند؟ یا چه خواهد بود جز حواله‌ی محکم و متقن شعر به ساخت ژانرها و نه مصداق‌ها. تنها یک منتقد حقیقی است که به همان میزان که می‌تواند نفادی کند، می‌تواند از نقد تن بزند. ترجیح دهد که نقد نکند. ترجیح دهد نظریه را قربانی میل کوتوله‌ها نسازد. گی دوبور می‌گوید: «غیرسیاسی بودن یعنی پذیرش شرایط موجود بدون هیچ جدلی». به این معنا منتقد رادیکال توانا بر «نکردن» است، توانا بر اینکه شعری را که در وضع موجود در مقابلش می‌نهند به واسطه‌ی نقد خود به اقلیم پادشعرها راه

ندهد. تاکنون تاریخ‌نویسی شعر فارسی، در تقابل با این رسالت قرار گرفته است. کاری نفرین‌شده بسی بیشتر از خود تاریخ‌نویسی به طور اعم. نه نفرین خدایان یا نفرین شاعران، بلکه نفرینی با طلسم دیرشکننده‌ی حماقت. اصرار بر برجسته‌کردن و عینیت‌بخشیدن به جریاناتی که حقیقتاً نیستند، تنها می‌تواند بر بلاهت چنین رویکردی مهر تأیید بزند. خصوصاً در برهه‌ی شعر مشروطه به این سو باید از منظری سختگیرانه‌تر به این مضمون پرداخت.

قدر مسلم آنکه نباید به دلیل فقدان هرگونه نظریه و همچنین ابزار رصد از افق ادبی عصر حاضر، دست از کار کشید، با این حال مسلم‌تر این است که اصرار به برقراری پیوستاری میان هیاهوهای ادبی و خرده اتفاقاتی در این حوزه که در هم می‌لولند و از هم تکثیر می‌شوند، جز به مدد آن بینش ایدئولوژیکی که این پیوستار ضامن بقای آن در حوزه‌ی فرهنگ است، میسر نمی‌شود. از این رو همواره چنین تاریخ-نویسی‌هایی، درونی‌گفتار سلطه‌ی فرهنگی باقی می‌مانند. شهریار وقفی‌پور در کتاب «پس از بابل» تا حد قابل قبولی به این مسئله پرداخت. با این حال درک این موضع نه تنها دشوار نیست، بلکه آنقدر قابل هضم و قبول است که حتی شمس لنگرودی و باباچاهی هم باید تا حالا فهمیده باشند. دو دهه‌ی گذشته شاهد فروکاستن مانیفست‌های رادیکال هنری به بیانیه‌های اخته‌ای بود که علی‌رغم تمام جنجال‌های ساختگی و تربیون‌ساز، دست‌کم در یک موضع متفق بودند که هنر را نه به مثابه‌ی «تظاهراتی منسجم و مستحکم که بسان شبیخونی ناگهانی غافلگیر می‌کند»^۱، بلکه به منزله‌ی تابعی بی‌چون و چرا از شرایط دستچین‌شده‌ی تاریخی در نظر می‌گیرد که بتواند زیست خود را موجه و ضروری جلوه دهد. به همین منظور دکان تاریخ‌نویسان شعر که اساساً خیلی شسته و رفته، بی‌عیب، دقیق و منظم و با رفرنس‌های بالا

۱. رک کتاب رخداد: آلن بدیو، پانزده تر در باب هنر، تر ۱۲

و همچنین با تقوا و امانتدار به نظر می‌رسد، محل ارتزاق این صفات را نه در انتخاب و نقد شعر یا شاعر، بلکه عموماً مرهون دستچین کردن وقایع تاریخی قلمداد می‌کند.

۴

کتاب حاضر همچون هر کتاب دیگری نامی برای خود دارد که بنا بر آن، کتاب از مضائب آشکار و نهان معنا و از تقابل‌های شعری و فیلولوژیک سخن خواهد گفت. اما تا آنجا که وظیفه‌ی سستی مقدمه است، باید همین‌جا به خواننده هشدار داد که به دنبال هستی‌شناسی شعر و رسواسازی حکمت‌مآبانه‌ی ایدئولوژی زبان یا در جست‌وجوی کارآگاهی ریشه‌های فیلولوژی برنخیزد. بلکه دغدغه‌ی اساسی تمامی قطعاتی که در این مجموعه آمده‌اند، پیرامون این پرسش است که چگونه می‌توان در بررسی شیوه‌های معین و ساختارهای از پیش موجودی خطر کرد و در ژنتیک آنها دست برد که شعر فارسی، فقه-اللغه‌ی فارسی، زمان گاهشمارانه‌ی تاریخ فارسی و نیز فیتیشسم استعاره‌ی زبان فارسی در بستر آن شیوه‌ها و ساختارها، خودشان را در راستای حفظ وضع موجود تثبیت می‌کنند. چگونه می‌توان دامنه‌ی تغییرات تمام این مضامین را به مثابه‌ی عنصر درونی آن گفتارها فهم و نقد کرد؟ چگونه خواهیم توانست طرحی از موندولوژی شعر پی‌بریزیم که بتواند تمامی اجزایی از شعر را که در خدمت نظام مبادله هستند نقد و نفی کند؟ چگونه می‌توان از نو در نوشته‌های نسل ما (یا دست‌کم در همین نوشته از نویسندگانی که بر نخستین کتابش مقدمه می‌نویسد) مفاهیمی را صورت‌بندی کرد که بتواند به واسطه‌ی تاریخ و دیالکتیک، پرده‌ها و تبعیدی‌ها را مجدداً تعریف کند. چگونه می‌توان شعر را به واسطه‌ی نه-شعر، فیلولوژی را به واسطه‌ی نه-فقه‌اللغه و زبان را به واسطه‌ی زبان ناب قرائت و تعریف کرد.

فیلولوژی یعنی فقه‌اللغه و تا آنجا که به مقاله‌ی بلند این کتاب مرتبط است، امروزه کسی نیست که مدعی خلافِ این توافق باشد. فقه‌اللغه دال بر علمی است که تاریخیت زبان و اجزای آن را بررسی می‌کند و نهایتاً از خلال این بررسی، دانشی از گذشته به دست می‌دهد که پیوستاری نیست. بی‌شک پیوند میان فقه‌اللغه و الهیات در ادیان ابراهیمی زائیده‌ی نیازی بود که این ادیان در جریان محک خوردن فرامین الهی در بوته‌ی عینیت بدان دچار شده بودند. به این معنی که عالمان دینی ناچار بودند در آشکال نخستین پوزیتیویسم، اعتبار علمی کتاب توحیدی را بر وفق علمی شدن حیات بشری تا آنجا که می‌توانند امتداد بخشند و در این راستا نیاز بود که گزارشی از خاستگاه کلام الهی و دلایل متفرق و متکثر شدن زبان بشری به دست داده شود. شاید آنها به خوبی می‌دانستند که زبان بشری هرگاه و به هر نحوی در مواجهه با الهیات قرار گیرد استثنائات خود را رو می‌کند. می‌توان از این گزاره‌های کلی (که البته در درون متن‌های کتاب مفصل بدان خواهیم پرداخت) فاصله گرفت و این پرسش را مطرح ساخت که آیا می‌توان از فیلولوژی در مقام استراتژی ضروری و خاصی یاد کرد که نسبت به شکلی که در طول تاریخ بدان القا شده رهایی یابد؟ شکل‌های مختلف و برآمده از تاریخ، زبان و الهیات یا شکلی که سرانجام بتواند وظیفه‌ی سنگین جست و جوی آرکی‌تایپی اسرارآمیز را از دوش فیلولوژی بردارد؟ آیا سخن گفتن از فیلولوژی رادیکال در عصر اطلاعات گوگلی و ویکیپدیایی محلی از اعراب خواهد داشت؟

عنوان مقاله‌ی «چرا فیلولوژی فیلولوژی نیست؟» به سختی می‌تواند محتوای خود را پوشش دهد و تنها رابطه‌ای مکملی در ساحت ایده با آن برقرار می‌کند و نتیجتاً به آن وفادار نمی‌ماند. چرا که وفاداری‌اش به شهادت دادن بر خویش مانع از دلالت‌گری‌اش بر خود متن می‌شود. پس اساساً متن هم به آن پاسخی نمی‌دهد. عنوان پرسشی مقاله، در متن هیچ‌گاه پاسخ داده نشده و دلایل دیگرش را می‌توان از ترس

نویسنده از بسط ایده‌ها تا سرحدات نفی خویش‌نشان و بر باد رفتن تمام طرح‌های ذهنی گرفته تا ضخامت وحشتناکی که همپوشانی دو واژه‌ی فیلولوژی (در عنوان مقاله) داشتند و تبعاً تفکیک آنها نیازمند ادامه‌دادن (نه به صورت درون متنی بلکه توسط نیروهای دیگر) بود، دانست. ولی کلیّت مقاله تلاش می‌کند که به سویه‌های مختلف توافقی که ظاهراً بر معنی فیلولوژی وجود دارد، حمله ببرد، با این حال این توافق فی‌نفسه محمول سیاستی است که شاید پلکیدن شیطنت‌وار در اطراف آن بتواند بر سویه‌های غالباً مخفی‌اش پرتوی مختصر افکند. اما آنچه که بدان دست یافته شد، خود عاری از خصلتی فیلولوژیک نبود و آن اثبات این نکته بود که اساساً چنین پرسشی یعنی عنوان مقاله گراف، اضافه یا از پیش حل شده نبوده است. درک تفاوت میان حکمت فیلولوژی و فیلولوژی علمی از این نقطه‌نظر بسیار ضروری است. پافشاری نیچه بر مخالفت دائمی‌اش با علمی‌خواندن فیلولوژی بر همین بصیرت استوار بود. در نظر او فیلولوژی به معنای وسیله‌ای تلقی نمی‌شد که منحصرأ در خدمت رویکردهایی خشک و عبوس دستور دانان زبان باشد. به همین دلیل این مخالف خوانی صرفاً اگر در راستای نقد بنیادین او بر عقلانیت مدرن و نتیجه‌ی منطقی بدبینی‌اش نسبت به مفهوم پیشرفت علمی تعبیر شود، احتمالاً برداشتی ساده-انگارانه خواهد بود. همان‌گونه که خواهیم دید، در نظر او تنها فیلولوژی است که می‌تواند پاره‌هایی از تاریخ، طبیعت و استتیک را یکجا گرد آورد.

در سایر مقالات کتاب حاضر، همخوانی بیشتری میان نام و محتوا وجود دارد. ایده‌هایی پراکنده و ظاهراً بی‌ربط که قدس‌الاقداس آنها یا همان ایده‌ی ایده‌هایشان، یافتن فیلولوژیک ایده‌ی انقلاب و سوق هسته‌های مفاهیم بدان سو است. در سال‌های اخیر و در حوزه‌ی تألیف فارسی، گمان می‌کنم تنها اثری که علاوه بر خصیصه‌ی ایده-نویسی در قالب قطعه، توانسته رویکرد نقد ایدئولوژی از مجرای

فرهنگ و مفاهیمش را در خود درونی کند، کتابی با عنوان *ایده‌های مشور* از امید مهرگان است. مقدمه‌ی کتاب و همچنین قطعه‌ای از آن با مضمون «زبان جادوگران» در مناسبت با فیلولوژی کم‌نظیر است.

ترجمه‌ی دو مقاله‌ی «زمانی که باقی مانده‌است» و «ک» تألیف جورجو آگامبن که در پایان کتاب آمده، محصول پوست‌اندازی‌هایی بوده که در رفت و آمد از زبان فارسی به زبان انگلیسی و تأمل در باب کنشگری مؤثر زبان‌ها در مواجهه با هم صورت گرفته است. به نوعی این دو مقاله حامل مهم‌ترین تفاسیر انتقادی است که قسمت تألیفی کتاب تلاش کرده آن را در فرم خود درآورد. اولی را آگامبن به صورت یک سخنرانی برگرفته از کتابش با همین عنوان به زبان انگلیسی ایراد کرده و دومی ترجمه‌ای است از ترجمه‌ی انگلیسی مقاله‌ی «ک». گرچه ادعای آوردن این مقالات در این مجموعه و نوید آن بر روی جلد، فارغ از اعتبارجویی و مصلحت فروش کتاب و این قبیل نیات از بنیان نادرست است، با این حال نیت نویسنده بر این اصل بوده که این متون نه به‌عنوان شاهد مثال و مؤیدی برای مضامین تألیفی، بلکه بیشتر به مثابه‌ی چرخ‌دنده‌هایی که به حرکت مفاهیم جهتی نو می‌بخشند، آورده شوند. ردیابی واژه‌ها در متون کهن رومی و یونانی و آشکار کردن پیوندها و برش‌های آن از و با سیاست و به قول آنتونی نگری «از خلال آن چنگ انداختن به افق زیست سیاست» دغدغه‌ی همیشگی آگامبن بوده، و همان‌طور که خودش نیز بدان اذعان دارد، تنها در مقام یک مورخ فیلولوژیست توانست به ساحت آن ورود کند. مقاله‌ی «ک» به‌عنوان مصداقی برای یک کار فیلولوژیک که به طور گسترده‌ای می‌تواند حساسیت‌های متقابل میان زبان و سیاست را صورت‌بندی کند و از خلال آن سیاست خود را در متن یک تفسیر منظومه‌ای بنا نهد، به‌عنوان سنگ محکی برای نظریه‌ی فیلولوژی رادیکال برگزیده و ترجمه شده است. بیشتر پاورقی‌ها در

مقالات ترجمه، از آن مؤلف‌اند؛ در غیر این صورت با علامت «م» مشخص شده‌اند.

۵

نویسنده بر خود فرض می‌داند سپاسگزاری خود را پیشکش تمام دوستانی کند که در مراحل مختلف تدوین کتاب بهره‌هایی بی‌دریغ از ایشان برده است. و البته یک تشکر ویژه از رفیق عزیزم امید مهرگان که اکثر مقالات کتاب از نظر صبور و نقادانه‌اش گذشتند. مضاف بر این، قدردانی از همسرم حمیده مظفری به پاس همراهی در طول تدوین این نوشته‌ها و نهایتاً ویراستاری دقیق‌شان.

از آقای سعید اردهالی مدیر سخت‌کوش انتشارات اختران تشکر می‌کنم که در مراحل نهایی آماده‌سازی و نشر کتاب، توصیه‌ها و راهنمایی‌های دلسوزانه و مفیدی کردند، آن قدر که اگر کتاب توسط نشر دیگری هم تهیه می‌شد، سپاسگزاری از ایشان از وظیفه ساقط نمی‌شد.

و سرانجام:

نویسندگان گاهی روح کتاب خود را ورای صورت‌های مادی و فیزیکی، به کسی تقدیم می‌کنند. آیا عنوان کتاب نیز مشمول این تقدیم می‌شود؟ آیا عنوان را نمی‌توان به منزله‌ی قدس‌الاقداس ایده‌های کتاب به کسی پیشکش کرد؟

عنوان این کتاب تقدیم می‌شود به خاطره‌ی «پشیمان گیلانی».